

سبک کار حزبی را اصلاح کنیم *

(1 فوریه 1942)

مدرسه حزبی امروز افتتاح می شود و من برای آن هر گونه موفقیت آرزو می کنم. من می خواهم کمی در مسئله سبک کار در حزب ما صحبت کنم. چرا حزبی انقلابی لازم است؟ حزبی انقلابی لازم است زیرا که در جهان دشمنانی یافت می شوند که بر خلق ستم روا می دارند و خلق می خواهد بساط ستمگری دشمن را برچیند. در دوران سرمایه داری و امپریالیسم همانا حزبی انقلابی مانند حزب کمونیست لازم است. بدون چنین حزبی خلق نمی تواند ستمگری دشمن را براندازد. ما کمونیست هستیم، ما می خواهیم خلق را در سرنگون ساختن دشمن رهبری کنیم، بنابراین باید صفوف خود را به خوبی منظم گردانیم، هماهنگ گام برداریم؛ مبارزان ما باید مبارزانی برگزیده باشند و سلاحهای ما سلاحهایی برنده. بدون این شرایط دشمن را نمی توان سرنگون ساخت.

مسئله‌ای که اکنون در برابر ما است کدام است؟ خط مشی عمومی حزب صحیح است و از این حیث اشکالی در میان نیست؛ کار حزب نیز ثمربخش بوده است. حزب دارای چند صد هزار عضو است که خلق را در مبارزات فوق العاده سخت و دشوار علیه دشمن رهبری می کنند. این مطلب بر همه کس روشن است و جای هیچ گونه تردیدی باقی نمی گذارد. به این ترتیب آیا هیچ مسئله‌ای نیست که حزب ما با آن روبرو باشد؟ به نظر من هست و مسئله واقعاً تا اندازه‌ای هم جدی است.

این مسئله چیست؟ مسئله اینست که در اذهان برخی از رفقای ما افکاری رخنه کرده که نه کاملاً صحیح اند و نه کاملاً مناسب.

به عبارت دیگر سبک آموزش ما، سبک برخورد به روابط داخلی و خارجی حزب و سبک نگارش ما هنوز دارای جنبه‌های نادرستی است. منظور ما از جنبه نادرست در سبک آموزش همانا بیماری سوبژکتیویسم است، در سبک برخورد به روابط داخلی و خارجی حزب، بیماری سکتاریسم و در سبک نگارش، بیماری الگوسازی در نوشته‌های حزبی (1) است. اینها همه نادرست است، بادهای ناسالمی است. اما این بادهای سرد شمال در زمستان نیست که سراسر آسمان را می روبند. سوبژکتیویسم، سکتاریسم و الگوسازی در نوشته‌های حزبی دیگر شیوه‌های مسلط نیستند بلکه بیشتر به وزش باد مخالف می مانند، به بادهای ناسالمی که از پناهگاههای زیرزمینی بیرون می زنند (خنده حاضر). معذک اینکه هنوز در حزب چنین بادهایی وزان است زیبنده نیست. ما باید روزنه‌هایی را که گذرگاه این بادهای است ببندیم. تمام حزب ما باید به بستن این روزنه‌ها همت گمارد، مدرسه حزبی نیز باید چنین کند. این سه باد ناسالم سوبژکتیویسم، سکتاریسم و الگوسازی حزبی هر کدام دارای منشأ تاریخی خاصی می باشند و با آنکه سلطه آنها دیگر در سراسر حزب برقرار نیست پیوسته ایجاد مزاحمت می کنند، به ما هجوم می آورند، بنابراین لازم است در برابر آنها مقاومت کرد، آنها را مورد مطالعه قرار داد، تجزیه و تحلیل کرد و ماهیت آنها را روشن ساخت.

* اثر حاضر متن نطقی است که رفیق مائو تسه دون به مناسبت گشایش مدرسه حزبی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ایراد کرد.

مبارزه با سوبژکتیویسم بخاطر اصلاح سبک آموزش، مبارزه با سکتاریسم بخاطر اصلاح سبک برخورد به روابط داخلی و خارجی حزب، مبارزه با الگوسازی حزبی بخاطر اصلاح سبک نگارش - چنین است وظیفه‌ای که در برابر ما قرار دارد.

برای انجام وظیفه سرنگون ساختن دشمن باید به اصلاح سبک کار حزبی بپردازیم که سبک آموزش و سبک نگارش در زمره آن است. همینکه سبک کار حزبی ما در مجرای صحیح افتاد مردم در سراسر کشور از نمونه ما خواهند آموخت. آن افرادی در خارج از حزب که از همین سبک نادرست پیروی می کنند چنانکه افرادی صدیق و با حسن نیت باشند نمونه ما را سرمشق قرار خواهند داد و اشتباهات خود را تصحیح خواهند کرد و این امر بر تمام ملت اثر خواهد گذارد. تا زمانی که صفوف ما منظم است، هماهنگ گام برمی داریم، تا زمانی که مبارزان ما برگزیده و سلاحهای ما برنده است ما می توانیم بر هر دشمنی، هر اندازه نیرومند باشد پیروز گردیم.

اینک سخنی چند درباره سوبژکتیویسم.

سوبژکتیویسم سبک آموزش نادرستی است، در تناقض با مارکسیسم - لنینیسم است، با حزب کمونیست سازگار نیست. آنچه برای ما لازم است، سبک آموزش مارکسیستی - لنینیستی است. ما وقتی از سبک آموزش صحبت می کنیم منظور فقط سبک آموزش در مدارس نیست بلکه در سراسر حزب است. مسئله سبک آموزش عبارت است از شیوه تفکر رفقای ارگانهای رهبری و تمام کادرها و اعضای حزب، برخورد ما به مارکسیسم - لنینیسم و برخورد کلیه رفقای حزبی به کار خویش. بدین ترتیب مسئله دارای اهمیت فوق العاده، دارای اهمیت درجه اول است.

در حال حاضر در میان بسیاری از رفقای ما افکار مغشوشی رواج دارد. مثلاً درباره اینکه تئوریسین کیست، روشنفکر به چه کسی اطلاق می شود، پیوند تئوری و عمل چه معنی می دهد. نخست این سؤال را مطرح کنیم: آیا سطح تئوریک ما بالا است یا پائین است؟ اخیراً تعداد بیشتری از آثار مارکسیستی - لنینیستی ترجمه شده و بر شماره خوانندگان نیز افزوده است. این کار بسیار خوبی است. اما آیا می توان گفت که سطح تئوریک حزب ما بسیار بالا رفته است؟ البته سطح تئوریک ما اکنون قدری برتر از سابق است. اما جبهه تئوریک ما به هیچ وجه متناسب با مضمون غنی جنبش انقلابی چین نیست و مقایسه این دو نشان می دهد که جنبه تئوریک بسیار عقب است. بطور کلی تئوری ما هنوز همراه با عمل انقلابی گام بر نمی دارد، بگذاریم از اینکه تئوری باید بر عمل انقلابی سبقت گیرد. ما هنوز پراتیک غنی و متنوع خود را به سطح تئوریک مناسب ارتقا نداده‌ایم. ما هنوز به بررسی همه مسائل پراتیک انقلابی، یا حتی مهم ترین آنها، نپرداخته و آنها را تا سطح تئوری بالا نبرده‌ایم. خودتان قضاوت کنید، چند نفر از ما در امور اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی چین تئوریهای تدوین کرده‌اند که درخور چنین نامی باشند، تئوریهایی که بتوان آنها را علمی و جامع شمرد و نه طرحهای خام و نارسا؟ این بخصوص درباره کار تئوریک در زمینه اقتصادی صادق است: از جنگ تریاک تاکنون یک قرن از آغاز رشد سرمایه داری چین می گذرد و هنوز حتی یک اثر تئوریک به وجود نیامده است که در انطباق با واقعیت رشد اقتصادی چین، واقعاً علمی باشد. آیا می توان گفت که مثلاً در مطالعه مسائل اقتصادی چین سطح تئوریک هم اکنون بالاست؟ آیا می توان گفت که حزب ما در علوم اقتصادی هم اکنون دارای آنچنان تئوریسین هایی است که شایسته چنین نامی باشند؟ مسلماً خیر. ما مقدار زیادی کتب مارکسیستی - لنینیستی خوانده‌ایم ولی آیا می توان ادعا کرد که از میان ما تئوریسین هایی برخاسته‌اند؟ نه، نمی توان. زیرا که مارکسیسم - لنینیسم آن تئوری است که مارکس، انگلس، لنین و استالین بر پایه عمل ایجاد کرده‌اند، نتیجه عامی است که از

واقعیت تاریخی و انقلابی به دست آورده‌اند. اگر ما فقط به قرائت آثار آنها قناعت ورزیم و در پرتو تئوری آنها به مطالعه واقعیت تاریخ و انقلاب چین نپردازیم، یا هیچ کوششی به خرج ندهیم که به پراتیک انقلاب چین دقیقاً از زاویه تئوری بیندیشیم، نباید مدعی آن باشیم که تئورسین‌های مارکسیست هستیم. اگر ما اعضای حزب کمونیست چین، از مسائل مربوط به چین روی برتابیم و فقط به از بر کردن نتایج و اصول جداگانه آثار مارکسیستی اکتفا کنیم دستاوردهای ما در جبهه تئوریک بسیار ناچیز خواهد بود. اگر کسی فقط قادر باشد آثار اقتصادی و فلسفی مارکسیستی را بخاطر بسپارد و آنها را از الف تا یا به روانی از بر بخواند ولی به هیچ وجه نتواند آنها را در عمل بکار بندد آیا می‌توان او را تئورسین مارکسیست دانست؟ نه، نمی‌توان. ما به چگونه تئورسین‌هایی احتیاج داریم؟ به چگونه تئورسین‌هایی که بتوانند بر مبنای مواضع، نظریات و اسلوب مارکسیستی – لنینیستی مسائل عملی را که در جریان تاریخ و انقلاب پیش می‌آید به درستی تفسیر کنند و از مسائل اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی چین بیان علمی و توضیح تئوریک به دست دهند. ما به چنین تئورسین‌هایی نیازمندیم. برای آنکه چنین تئورسینی بود باید جوهر مارکسیسم – لنینیسم، مواضع، نظریات و اسلوب مارکسیستی – لنینیستی و آموزشهای لنین و استالین را در مورد انقلاب در مستعمرات و در چین عمیقاً دریافت؛ باید توانست آنها را در کار تحلیل علمی و عمیق مسائل عملی چین بکار بست، قوانین تکامل این مسائل را کشف کرد. چنین اند تئورسین‌هایی که ما واقعاً بدانها احتیاج داریم.

کمیته مرکزی حزب ما اکنون تصمیم گرفته است رفقای حزبی را به آموختن این شیوه دعوت کند که در بررسی جدی تاریخ چین، و مسائل اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی چین بر مواضع، نظریات و اسلوب مارکسیستی – لنینیستی تکیه زنند و هر مسئله را بطور مشخص و بر اساس مدارک تفصیلی تحلیل کنند و سپس نتیجه گیریهای تئوریک به دست آورند. اینست آن مسئولیتی که ما باید بر عهده گیریم.

رفقای مدرسه حزبی ما نباید به تئوری مارکسیستی بمتابه دگم بیجانی بنگرند. لازم است تئوری مارکسیستی را فرا گرفت و آنرا بکار بست، آنرا فرا گرفت فقط به این منظور که آنرا بکار بست. اگر شما بتوانید یک یا دو مسئله عملی را از دیدگاه مارکسیسم – لنینیسم روشن سازید باید به شما تهنیت گفت و آنرا موفقیتی به حساب آورد. هر گاه شما مسائل بیشتری را توضیح دهید و توضیحات شما جامع تر و عمیق تر باشد موفقیت شما بزرگتر خواهد بود. مدرسه حزبی برای قضاوت توانائی دانشجویان باید این قاعده را وضع کند که دانشجویان پس از آنکه مارکسیسم – لنینیسم را فرا گرفتند به مسائل چین چگونه می‌نگرند، آیا این مسائل را به روشنی می‌بینند یا نه، آیا می‌توانند به این مسائل به درستی برخورد کنند یا نه.

اینک در مورد مسئله «روشنفکران» گفتگو کنیم. از آنجا که چین کشوری است نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و فرهنگ آن چندان رشد یافته نیست روشنفکران بخصوص پر ارزش اند. در مسئله مربوط به روشنفکران کمیته مرکزی حزب بیش از دو سال پیش قطعنامه‌ای (2) تصویب کرد مبنی بر اینکه ما باید تعداد زیادی از روشنفکران را جلب کنیم و تا آنجا که انقلابی اند و می‌خواهند در جنگ مقاومت ضد ژاپنی شرکت جویند آنها را با آغوش باز پذیره شویم. ما کاملاً حق داریم که به روشنفکران ارج می‌گذاریم زیرا انقلاب بدون روشنفکران انقلابی، نمی‌تواند به پیروزی بیانجامد. اما ما همه می‌دانیم که بسیاری از روشنفکران خود را بسی دانا، فهمیده می‌پندارند، قیافه متبحر به خود می‌گیرند و درک نمی‌کنند که این رفتار آنها ناشایسته و زیان بخش است، مانع پیشرفت آنها است. آنها باید این حقیقت را دریابند که بسیاری از این به اصطلاح روشنفکران بطور نسبی بسیار نادانند، کارگران و دهقانان گاهی بیش از آنها می‌دانند.

در اینجا ممکن است کسی بگوید: «آها! تو همه چیز را وارونه نشان می دهی، بیهوده می گوئی.» (خنده حاضران) اما رفقا، برافروخته نشوید، در آنچه من می گویم حقیقتی پنهان است. دانش چیست؟ از زمانی که جامعه طبقاتی پدید آمده در جهان دو نوع دانش موجود است، یکی دانش مبارزه برای تولید و دیگری دانش مبارزه طبقاتی. علوم طبیعی و علوم اجتماعی تبلور این دو نوع دانش اند و فلسفه، تعمیم و جمع بندی معلومات طبیعت و اجتماع است. آیا دانش نوع دیگری هم می توان یافت؟ نه. اکنون نظری بیاندازیم به دانشجویانی که در مدارس آموزش می بینند و از هر گونه فعالیت عملی اجتماعی کاملاً برکنارند. وضع آنها چگونه است؟ آنها از دبستانی از این نوع به دانشگاهی از همین نوع راه می یابند، فارغ التحصیل می شوند، از زمره افراد روشنفکر درمی آیند. اما تمام معلومات آنها کتابی است. آنها هنوز در هیچ فعالیت عملی شرکت نجسته اند و معلومات خود را در زندگی در هیچ رشته ای بکار نینداخته اند. آیا می توان آنها را روشنفکران به تمام معنی دانست؟ به نظر من مشکل بتوان. زیرا که معلومات آنها هنوز ناقص است. منظور از دانش نسبتاً کامل چیست؟ دانش نسبتاً کامل طی دو مرحله دست می دهد: نخست مرحله دانش حسی، دوم مرحله دانش عقلانی که همانا تکامل دانش حسی به مرحله عالی تر است. معلوماتی که دانشجویان از کتاب کسب می کنند چه نوع دانش است؟ حتی اگر فرض کنیم که معلومات آنها با حقیقت هم منطبق باشد، باز دانش آنها هنوز ثمره تجارب شخصی نیست، بلکه تئوریهایی است که پیشقدمان آنها از جمع بندی تجارب مبارزه برای تولید و مبارزه طبقاتی به دست آورده اند. البته کاملاً ضروری است که دانشجویان معلوماتی از این نوع کسب کنند. اما باید توجه داشته باشند که معلومات آنها به یک معنی یک طرفه است، معلوماتی است که از جانب دیگران مورد رسیدگی قرار گرفته و نه از جانب خود آنها. برای آنها مهم تر آنست که بتوانند معلومات خود را در زندگی و در عمل بکار اندازند. بنابراین من به آنهایی که فقط معلومات کتابی کسب کرده و هنوز با واقعیت تماس نگرفته اند و همچنین به آنهایی که تجربه عملی اندکی دارند توصیه می کنم به نواقص خود پی برند و کمی متواضع تر باشند. چگونه می توان کسانی را که فقط معلومات کتابی دارند به روشنفکران واقعی تبدیل کرد؟ یگانه راه اینست که آنها را در جهت کارهای عملی سوق داد و از آنها اهل عمل ساخت. و آنهایی را که بکار تئوریک اشتغال دارند و ادار کرد مسائل عملی مهم را مورد پژوهش قرار دهند. فقط از این راه است که می توان به هدف رسید.

ممکن است اشخاصی از سخنان من برآشفته شوند و بگویند: «بنابر توضیحات تو حتی مارکس را هم نمی توان روشنفکر نامید.» پاسخ من اینست که آنها اشتباه می کنند. مارکس در پراتیک جنبش انقلابی شرکت جست و تئوری انقلابی آفرید. او از ساده ترین عنصر سرمایه داری یعنی کالا آغاز کرد و بررسی کاملی از ساختمان اقتصادی جامعه سرمایه داری به دست داد. این کالا را میلیونها نفر هر روز می دیدند و مورد استفاده قرار می دادند ولی چنان عادی به نظرشان می رسید که کسی توجهی بدان معطوف نمی داشت. فقط مارکس کاملاً را بطور علمی بررسی کرد. او درباره جریان تغییر شکل کالا، کار تحقیقی عظیمی انجام داد و از این پدیده عام یک تئوری کاملاً علمی به دست داد. او طبیعت، تاریخ و انقلاب پرولتاریائی را مورد پژوهش قرار داد و ماتریالیسم دیالکتیک، ماتریالیسم تاریخی و تئوری انقلاب پرولتاریائی را آفرید. بدین ترتیب مارکس به صورت کامل ترین روشنفکر درآمد، قله دانش و خرد انسانی گردید. او از بیخ و بن با آنهایی که فقط معلومات کتابی دارند متفاوت است. مارکس در جریان مبارزه عملی به تحقیقات و پژوهشهای دقیقی پرداخت، تعمیم هایی به دست داد و سپس نتایج حاصل را در مبارزات عملی آزمایش کرد، اینست آنچه ما کار تئوریک می نامیم. حزب ما به تعداد زیادی از

رفقا احتیاج دارد که بیاموزند اینگونه کار کنند. اکنون در حزب ما بسیاری از رفقا می توانند بیاموزند که چگونه به این نوع پژوهش تئوریک بپردازند؛ اغلب آنها با هوش و نوید بخش اند، و ما باید به آنها ارج بگذاریم. اما آنها باید از اصول صحیح پیروی کنند، از تکرار اشتباهات گذشته پرهیزند. آنها باید دگماتیسم را به دور افکنند و خود را در دایره عبارات حاضر و آماده‌ای که در کتب یاد گرفته‌اند محصور نسازند.

در جهان فقط یک نوع تئوری حقیقت وجود دارد و آن تئوری است که از واقعیت عینی بر می خیزد و در محک واقعیت عینی صحت خود را نشان می دهد؛ هیچ چیز دیگری شایسته نام تئوری، به معنایی که ما از آن استنباط می کنیم نیست. استالین گفته است که تئوری، هر گاه با عمل در پیوند نباشد، موضوع خود را از دست می دهد (3). تئوری بی موضوع، بی فایده و دروغین است و باید آنرا به دور افکند. ما باید کسانی را که شیفته تئوری بی موضوع اند انگشت نما سازیم. مارکسیسم - لنینیسم صحیح ترین، علمی ترین و انقلابی ترین حقیقت است که از واقعیت عینی بر می خیزد و در محک واقعیت عینی صحت خود را نشان می دهد. اما بسیاری از کسانی که مارکسیسم - لنینیسم را می آموزند به آن بمثابة دگمی بیجان می نگرند، بدین ترتیب از تکامل تئوری جلو می گیرند و به خود و رفقای خود نیز زیان می رسانند.

از سوی دیگر آن رفقائی که به کار عملی اشتغال دارند اگر از تجربه خود به درستی استفاده نکنند به نتیجه‌ای نخواهند رسید. البته آنها غالباً تجارب فراوانی دارند که بسیار گرانبها است؛ ولی خطرناک است اگر آنها به تجارب خود قناعت ورزند. آنها باید توجه داشته باشند که معلومات آنها نتیجه درک حسی و غالب اوقات جزئی است، آنها به معلومات عقلانی و جامع دست نیافته‌اند، به عبارت دیگر آنها فاقد تئوری اند و معلومات آنها نیز بطور نسبی ناقص است. و بدون معلومات نسبتاً کامل ممکن نیست کار انقلابی را به سرانجام رسانید.

بنابراین دو نوع معلومات ناقص وجود دارد: نخست معلوماتی حاضر و آماده که می توان آنرا از کتب کسب کرد و دیگری معلوماتی حسی و غالب اوقات جزئی. این دو معلومات هر دو یک جانبه‌اند و فقط از در آمیختن این دو می توان معلوماتی حقیقی و نسبتاً کامل به دست آورد.

کادرهای کارگری و دهقانی ما برای مطالعه تئوری باید نخست به کسب معلومات عمومی بپردازند. در غیر این صورت فرا گرفتن تئوری مارکسیسم - لنینیسم برای آنها مقدور نیست. اما همین که این معلومات را کسب کردند آموختن مارکسیسم - لنینیسم همه موقع میسر خواهد بود. من در دوران کودکی به مدرسه مارکسیسم - لنینیسم نرفتم، به من چیزهایی آموختند از این نوع: «حکیم گفته است: چه خوش است آموختن و آموخته را پیوسته مرور کردن» (4). این آموزش اگر چه از لحاظ مضمون کهنه بود ولی برای من مفید افتاد، چه از این طریق خواندن آموختم. امروز ما دیگر به مطالعه آثار کنفسیوس نمی پردازیم بلکه مطالب جدیدی مطالعه می کنیم مانند زبان چینی مدرن، تاریخ، جغرافیا، علوم طبیعی. این مطالب، همین که آنها را به خوبی آموختیم همه جا مفید خواهند بود. کمیته مرکزی حزب ما از کادرهای کارگری و دهقانی مؤکداً می خواهد که به کسب معلومات عمومی همت گمارند تا سپس بتوانند از سیاست، امور نظامی و اقتصاد هر یک را که بخواهند بیاموزند. در غیر این صورت کادرهای کارگری و دهقانی علیرغم تجارب فراوانشان به فرا گرفتن تئوری قادر نخواهند بود.

از اینجا نتیجه می شود که برای مبارزه با سوبژکتیویسم باید به این دو دسته از رفقا کمک کرد که آنچه را کم دارند به دست آورند و هر کدام خود را در دسته دیگر مستحیل سازند: آنها که معلومات کتابی دارند به عمل بپردازند، خود را از دایره کتب بیرون کشند و از اشتباهات دگماتیک اجتناب ورزند؛ آنهایی که در عمل تجربه اندوخته‌اند مجدانه به مطالعه کتب بپردازند و

تئوری بیاموزند تا بتوانند به تجارب خود نظم بخشند، آنها را تعمیم دهند و تا سطح تئوری بالا برند، تنها در این صورت است که آنها تجربه محدود خود را حقیقت عام نخواهند پنداشت و اشتباهات آمپیریکی مرتکب نخواهند شد. دگماتیسم و آمپیریسم با آنکه از دو قطب مخالف سرچشمه می گیرند هر دو جلوه‌ای از سوژکتیویسم اند.

بنابراین در حزب ما دو نوع سوژکتیویسم وجود دارد: دگماتیسم و آمپیریسم. هر یک از آنها فقط جزء را می بینند و نه کل را. اگر ما هوشیاری به خرج ندهیم و پی نبریم که دید یکجانبه نقص است و باید به رفع آن پرداخت چه بسا که از راه به بیراهه خواهیم افتاد.

معدلک از این دو نوع سوژکتیویسم، در حزب ما هنوز دگماتیسم خطر بزرگتری است. زیرا دگماتیستها می توانند به آسانی خود را به لباس مارکسیست درآورند، کادرهای کارگری و دهقانی را که به سختی می توانند چهره واقعی آنها را بشناسند، مرعوب کنند، تحت نفوذ خود درآورند و مجری نظرات خود سازند؛ آنها همچنین می توانند جوانان ساده و بی تجربه را بترسانند و به دام اندازند. چنانچه ما بر دگماتیسم غلبه کنیم، کادرهایی که معلومات کتابی دارند با رغبت به آنهایی که تجربه عملی اندوخته‌اند خواهند پیوست، به آموختن کارهای عملی خواهند پرداخت. آنگاه کادرهای خوب بسیاری که تئوری را با تجربه در آمیخته‌اند پرورش خواهند یافت، تئوریسین‌های واقعی پدید خواهند آمد. چنانچه ما بر دگماتیسم فائق آییم رفقائی که دارای تجارب عملی هستند از کمک آموزگاران خوبی برخوردار خواهند بود تا تجارب خود را تا سطح تئوری ارتقا دهند و از اشتباهات آمپیریکی بپرهیزند.

در کنار آشفته‌گی فکری در مفاهیم «تئوریسین» و «روشنفکر» در میان بسیاری از رفقا در مورد مسئله «پیوند تئوری و عمل» که هر روز آنرا بر زبان می آورند افکار آشفته‌ای به چشم می خورد. آنها دائماً از «پیوند» صحبت می کنند، ولی نیت آنها در واقع «جدائی» است زیرا هیچ کوششی برای برقراری «پیوند» به عمل نمی آورند. چگونه باید تئوری مارکسیستی – لنینیستی را با پراتیک انقلاب چین پیوند داد؟ باید، انطور که در زبان معمولی گفته می شود، «تیر را به هدف انداخت». اگر شخصی تیری شلیک کند، باید هدفی در برابر خود داشته باشد. رابطه مارکسیسم – لنینیسم با انقلاب چین همان رابطه تیر با هدف است. معدلک بعضی از رفقا «بدون هدف تیر می اندازند»، بی مقصد تیر اندازی می کنند. این رفقا چه بسا که به انقلاب زیان می رسانند. برخی دیگر تیر را در دست خود می گیرند، به این طرف و آن طرف می چرخانند و زمزمه می کنند «به، به، چه تیری! چه تیری زیبائی!» ولی به هیچ وجه قصد پرتاب آنرا ندارند. اینها فقط علاقمند به اشیاء عتیقه‌اند و با انقلاب کاری ندارند. تیر «مارکسیسم – لنینیسم» برای آن باید مورد استفاده قرار گیرد که به هدف انقلاب چین پرتاب شود. چنانچه این نکته روشن نگردد سطح تئوریک حزب ما هرگز ارتقا نخواهد یافت و انقلاب چین به پیروزی نخواهد رسید.

رفقای ما باید بدانند که ما مارکسیسم – لنینیسم را می آموزیم نه بخاطر تظاهر، نه به علت آنکه در آن رازی نهفته است، ما مارکسیسم – لنینیسم را می آموزیم فقط برای آنکه علمی است که آرمان انقلابی پرولتاریا را به پیروزی می رساند. بسیاری از اشخاص هنوز هم فرمولهای جدا جدای آثار مارکسیسم – لنینیسم را همچون اکسیر حاضر آماده‌ای می دانند که کافی است آنرا به دست آورد تا به آسانی همه بیماریها را درمان کرد. این اشخاص به نادانی کودکانه‌ای دچارند و بر ما است آنها را روشن سازیم. همانا این مردمان نادان هستند که به مارکسیسم – لنینیسم بمتابه احکام خشک مذهبی می نگرند. باید بی پرده به آنها گفت که احکام منجمد آنها به درد نمی خورند. مارکس، انگلس، لنین و استالین بارها متذکر شده‌اند که آموزش آنها دگم نیست، بلکه

راهنمای عمل است. معذک این مردمان ترجیح می دهند این تذکر را که بدون شک دارای اهمیت درجه اول است به دست فراموشی بسپارند. فقط موقعی می توان گفت کمونیستهای چین تئوری را با عمل پیوند داده‌اند که آنها مواضع، نظریات و اسلوب مارکسیستی - لنینیستی و آموزشهای لنین و استالین را درباره انقلاب چین به خوبی بکار بندند، و به علاوه با پژوهش جدی در واقعیت‌های تاریخ و انقلاب چین آنچنان کار تئوریک خلاق انجام دهند که پاسخگوی احتیاجات چین در زمینه‌های مختلف باشد. صحبت درباره پیوند تئوری و عمل ولو آنکه صد سال به طول انجامد متضمن هیچ فایده‌ای نیست هر گاه برای تحقق آن عملی انجام نگیرد. برای مبارزه با برخورد سوبژکتیویستی و یکجانبه به مسائل باید ذهنی گری و یکجانبه گری دگماتیک را از میان برداریم.

من امروز صحبت خود را درباره مبارزه با سوبژکتیویسم بخاطر اصلاح سبک آموزش در سراسر حزب، به همین جا پایان می دهم.

اینک به مسئله سکتاریسم می پردازم.

اکنون در حزب ما که ظرف بیست سال اخیر آبدیده شده سکتاریسم دیگر شیوه مسلط نیست. معذک بقایای سکتاریسم هم در روابط درونی حزب و هم در روابط خارجی آن هنوز مشهود است. گرایشهای سکتاریستی در روابط داخلی موجب بروز انحصارطلبی نسبت به رفقای حزبی می گردد و به وحدت و یکپارچگی حزب لطمه می زند؛ در حالی که گرایشهای سکتاریستی در روابط خارجی موجب بروز انحصارطلبی نسبت به توده غیرحزبی می شود و به مساعی حزب بخاطر متحد ساختن تمام خلق زیان می رساند. تنها با ریشه کن کردن این عیب، به هر دو صورت آن، حزب ما می تواند وظیفه بزرگ خود را بخاطر وحدت تمام رفقای حزبی و تمام خلق کشور بلامانع انجام دهد.

بقایای سکتاریسم در درون حزب کدامند؟ عمده ترین آنها از این قرارند:

نخست ادعای «استقلال». بعضی از رفقا فقط به منافع جزء نظر دارند و نه به منافع کل. آنها همیشه و بی جهت بر روی آن بخشی از کار تکیه می کنند که خود مسئولیت آنرا بر عهده دارند، همیشه مایلند منافع عمومی تابع منافع خصوصی آنان گردد. آنها سیستم سانترالیسم دمکراتیک حزب را درک نمی کنند و توجه ندارند که حزب کمونیست نه فقط به دمکراسی احتیاج دارد بلکه به مرکزیت احتیاج بیشتری دارد؛ آنها فراموش می کنند سیستم سانترالیسم دمکراتیک را که در آن اقلیت باید تابع اکثریت باشد و مدارج پائین تابع مدارج بالا، جزء تابع کل و تمام حزب تابع کمیته مرکزی. جان گوه تائو در برابر کمیته مرکزی علم «استقلال» برافراشت. و در نتیجه به حزب خیانت کرد و به صورت عامل گومیندان درآمد. اگر چه آن سکتاریسم که مورد بحث ما است تا این درجه حاد نیست معذک باید از بروز آن جلوگیری کرد، باید هر آنچه را که به وحدت حزب زیان می رساند از ریشه برکند. باید رفقا را تشویق کرد که به منافع عمومی توجه داشته باشند. هر عضو حزب، هر بخش کار، هر گفتار و هر کردار باید در جهت منافع عمومی سراسر حزب سیر کند؛ نقض این اصل مطلقاً مجاز نیست.

مدعیان این نوع «استقلال» معمولاً طرفدار آئین «من اول» می باشند و بطور کلی در مسئله روابط فرد و حزب دچار اشتباه‌اند. اگر چه در حرف به حزب احترام می گذارند، ولی در عمل خود را مقدم بر حزب می دانند. تلاش اینان برای چیست؟ آنها در پی شهرت و مقام اند و می خواهند بدرخشند. وقتی مسئولیت بخشی از کار به آنان تحویل می گردد علم «استقلال» بر می افرازد و برای نیل به این هدف بعضی افراد را جلب می کنند، برخی را کنار می گذارند؛ در میان رفقا به لافزنی و چاپلوسی متوسل می شوند، طرفدارانی برای خود دست و پا می کنند و

بدین ترتیب سبک مبتذل احزاب سیاسی بورژوائی را به حزب کمونیست انتقال می دهند. ولی عدم صداقت کار آنها را به ناکامی می کشاند. من معتقدم که هر کاری را باید از روی درستکاری انجام داد زیرا بدون درستکاری در جهان انجام هیچ کاری مطلقاً ممکن نیست. چه کسانی درستکارند؟ مارکس، انگلس، لنین و استالین درستکارند، دانشمندان درستکارند. چه کسانی نادرست اند؟ تروتسکی، بوخارین، چن دو سیو، جان گوه تائو به تمام معنی نادرست اند. آنهایی نیز که به نام منافع شخصی یا خصوصی دعوی «استقلال» می کنند نادرست اند؛ همه کسانی که نیرنگ می زنند، همه کسانی که در کار خود از شیوه علمی روی برمی تابند، می توانند خود را زرنگ و با هوش بشمارند ولی در واقع اغلب مردمان سفیهی هستند و فرجام نیکی در انتظار آنها نیست. دانشجویان مدرسه حزبی ما باید در این زمینه هوشیار باشند. ما باید حزبی متحد و متمرکز بنا کنیم، به هر گونه مبارزه فراکسیونی غیر اصولی پایان بخشیم. باید علیه اندیویدوالیسم و سکتاریسم به مبارزه برخیزیم تا تمام حزب بتواند هم آهنگ گام بردارد و بخاطر هدف مشترک مبارزه کند.

کادرهای خارج باید با کادرهای محلی متحد شوند و علیه گرایشهای سکتاریستی به مبارزه پردازند. باید به روابط میان کادرهای خارج و کادرهای محلی توجه خاصی مبذول داشت زیرا که بسیاری از پایگاههای ضد ژاپنی پس از ورود ارتش هشتم یا ارتش چهارم جدید ایجاد شده اند و کار محلی در بسیاری از زمینهها فقط پس از ورود کادرهای خارج نضج گرفت. رفقای ما باید درک کنند که در این شرایط پایگاههای ما ممکن نیست مستحکم گردند و حزب ما در آنها ریشه بدواند مگر آنکه این دو نوع کادر مانند تن واحد با یکدیگر درآمیزند و تعداد وسیعی کادرهای محلی تربیت و بالا کشیده شوند. راه دیگری وجود ندارد. کادرهای خارجی و محلی هم دارای جنبه های قوی اند و هم دارای جنبه های ضعیف. آنها برای هر گونه پیشرفتی باید از جنبه های قوی یکدیگر بیاموزند تا بر نقاط ضعف خویش فائق آیند. بطور کلی کادرهای خارج به اندازه کادرهای محلی با وضعیت محل آشنائی ندارند و پیوند آنها با توده ها کمتر است. این درست وضع خود من است. من پنج یا شش سال است که در شنسی شمالی به سر می برم ولی هنوز در مورد شناسائی وضعیت محل و ارتباط با اهالی از رفقای محل بسیار عقب ترم. آن رفقای ما که به پایگاههای ضد ژاپنی واقع در استانهای شان سی، حه به و شان دون و نقاط دیگر می روند باید به این موضوع توجه کنند. از این گذشته، حتی در درون یک پایگاه با توجه به این واقعیت که بعضی مناطق زود به وجود آمده اند و برخی دیرتر، کادرهای محلی یک منطقه و کادرهای خارج از آن با هم فرق دارند. کادرهایی که از منطقه نسبتاً رشد یافته به منطقه کم رشد اعزام می گردند نسبت به این منطقه نیز کادرهای خارج به شمار می آیند و باید به پرورش کادرهای محلی و کمک به آنها توجه بسیاری مبذول دارند. بطور کلی در نقاطی که کادرهای خارج در مقامات رهبری قرار دارند چنانچه روابط آنها با کادرهای محلی خوب نباشد مسئولیت این امر بطور عمده بر عهده آنها است. این مسئولیت برای رفقای که رهبران عمده باشند باز هم سنگین تر است. توجهی که در نقاط مختلف به این مسئله معطوف می گردد هنوز بسیار ناچیز است. بعضی اشخاص به کادرهای محلی از بالا می نگرند، آنها را به مسخره می گیرند و می گویند: «این اهل محل، این کودکان هیچ نمی فهمند!» این اشخاص از درک اهمیت کادرهای محلی کاملاً ناتوان اند، آنها نه جنبه های قوی کادرهای محلی را می بینند و نه نقاط ضعف خود را، لذا برخورد آنها نادرست و سکتاریستی است. همه کادرهای خارج باید از کادرهای محلی مراقبت کنند، به آنها پیوسته یاری برسانند، آنها حق ندارند کادرهای محلی را به مسخره گیرند یا با آنها بد رفتاری کنند. البته کادرهای محلی نیز باید از جنبه های قوی کادرهای

خارج بیاموزند، خود را از نظرات تنگ و نامناسب برهاند، با کادرهای خارج درآمیزند تا هر گونه تمایز میان «آنها» و «ما» از میان برداشته شود و از گرایشهای سکتاریستی جلوگیری به عمل آید.

این در مورد روابط میان کادرهای لشکری و کادرهای کشوری نیز معتبر است. آنها باید کاملاً متحد شوند و با گرایشهای سکتاریستی مبارزه کنند. کادرهای ارتش باید به یاری کادرهای محلی بشتابند و بالعکس. هر گاه میان آنها اصطکاک روی دهد هر دو طرف باید نسبت به یکدیگر حسن نیت نشان دهند و به انتقاد مقتضی از خود بپردازند. بطور کلی در نقاطی که کادرهای ارتش در حقیقت در مقامات رهبری قرار دارند، چنانچه روابط آنها با کادرهای محلی خوب نباشد مسئولیت این امر بطور عمده بر عهده آنها است. فقط زمانی که کادرهای ارتش به مسئولیت خود پی برند، نسبت به کادرهای محلی با فروتنی رفتار کنند، در پایگاهها می توانند شرایط مساعدی برای پیشرفت بلا مانع مساعی جنگ و کار ساختمانی فراهم آید.

همین اصل در مورد مناسبات میان واحدهای مختلف ارتش، مناطق مختلف و شعب مختلف معتبر است. باید با گرایش به تعصب قسمتی به مبارزه برخاست، گرایشی که فقط به منافع قسمت خود توجه دارد و منافع قسمتهای دیگر را نادیده می گیرد. کسانی که در برابر مشکلات دیگران بی علاقه می مانند، به تقاضای واحدهای دیگر مبنی بر اعزام کادر واقعی نمی گذارند یا کادرهای ضعیف خود را می فرستند، «مزرعه همسایه را چون مجرای فاضلاب کشتزار خود می دانند»، کوچکترین علاقه‌ای به واحدها، مناطق و افراد دیگر نشان نمی دهند، چنین کسانی تعصب قسمتی دارند و روحیه کمونیستی را کاملاً از دست داده‌اند. فقدان توجه به مجموعه کار، بی علاقه‌گی کامل به واحدها، مناطق و افراد دیگر، اینها است خصوصیات تعصب قسمتی. ما باید بر مساعی خود برای تربیت این اشخاص بیافزائیم و به آنها بفهمانیم که تعصب قسمتی گرایش سکتاریستی است که هر گاه به آن امکان نشو و نما داده شود، بسیار خطرناک خواهد شد.

مسئله دیگر رابطه میان کادرهای قدیم و جدید است. از آغاز جنگ مقاومت حزب ما فوق العاده رشد کرده و از درون آن تعداد وسیعی کادرهای جدید برخاسته است. این پدیده بسیار خوبی است. رفیق استالین در گزارش خود به هجدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) گفت: «کادرهای قدیمی همیشه کم اند، کمتر از آنچه مورد نیاز است، به علاوه از هم اکنون بخشی از آنها بنا بر قوانین طبیعت از صفوف ما خارج می گردند.» در اینجا بحث نه فقط بر سر قوانین طبیعت است، بلکه بر سر وضع کادرها نیز هست. چنانچه در حزب ما توده کادرهای جدید با کادرهای قدیم وحدت و همکاری کامل نداشته باشند کار ما در نیمه راه متوقف خواهد ماند. بدین جهت همه کادرهای قدیم باید با کمال اشتیاق از کادرهای جدید استقبال کنند و به گرمی از آنها مراقبت نمایند. البته کادرهای جدید دارای نقائصی هستند، دیری نیست که در انقلاب شرکت می جویند، تجربه ندارند، بعضی از آنها ناگزیر بقایای ایدئولوژی ناسالم جامعه کهنه، بقایای ایدئولوژی اندیویدوالیسم خرده بورژوائی را با خود به همراه می آورند. ولی این معایب را می توان از طریق تربیت و آبدیده شدن آنها در انقلاب به تدریج برطرف ساخت. جنبه مثبت کادرهای جدید، همانطور که استالین تصریح می کند در اینست که آنها برای هر چه که نو است حساسیت زیادی دارند و از این رو فعالیت و شور و شوق فراوانی از خود نشان می دهند. این خصائل است که بعضی از کادرهای قدیم فاقد آنند (5). کادرهای قدیم و جدید باید به یکدیگر احترام بگذارند، از یکدیگر بیاموزند، بر نقائص خود از طریق آموختن جنبه‌های مثبت یکدیگر غالب آیند تا بخاطر آرمان مشترک مانند تن واحد متحد شوند و راه را بر گرایشهای سکتاریستی

ببندند. بطور کلی در نقاطی که کادرهای قدیم در مقامات رهبری قرار دارند چنانچه روابط آنها با کادرهای جدید خوب نباشد مسئولیت آن بطور عمده بر عهده آنها است.

تمام روابطی که من درباره آنها صحبت کردم - رابطه میان جزء و کل، میان فرد و حزب، میان کادرهای خارج و کادرهای محلی، میان کادرهای لشکری و کادرهای کشوری، میان واحدهای نظامی، میان مناطق، میان شعبات، میان کادرهای قدیم و جدید - همه روابط درونی حزب اند. در کلیه این حالات باید روحیه کمونیستی را تقویت کرد و از گرایشهای سکتاریستی جلو گرفت تا صفوف خود را منظم گردانید، هم آهنگ گام برداشت و در نتیجه خوب مبارزه کرد. این مسئله بسیار مهمی است که ما باید آنرا در جریان اصلاح سبک کار حزب بطور کامل حل کنیم. سکتاریسم بیان سوپرکتیویسم در مناسبات سازمانی است؛ اگر ما بر آنیم که باید خود را از چنگال سوپرکتیویسم برهانیم، اگر ما بر آنیم که باید روحیه مارکسیستی - لنینیستی یعنی جستجوی حقیقت در واقعیات را تقویت کرد، ما باید بقایای سکتاریسم را در حزب از بیخ و بن براندازیم و این اصل را مبدأ حرکت قرار دهیم که منافع حزب ما مافوق منافع شخصی و منافع خصوصی است. تنها از این راه حزب ما می تواند به وحدت و یکپارچگی کامل نائل آید.

بقایای سکتاریسم را نه تنها از روابط درونی حزب بلکه از روابط خارجی آن نیز باید برانداخت. دلیل آن هم اینست که برای پیروزی بر دشمن تنها اتحاد تمام رفقای حزبی کافی نیست بلکه باید تمام خلق را در سراسر کشور متحد ساخت. حزب کمونیست چین طی بیست سال گذشته برای اتحاد خلق در سراسر کشور به کار عظیم و دشواری دست زده است و از آغاز جنگ مقاومت در این زمینه به کامیابیهای بزرگتری نایل آمده است. معذک این هنوز بدان معنی نیست که همه رفقای ما در روابط خود با توده‌های مردم روش صحیحی دارند و مبرا از گرایشهای سکتاریستی اند. خیر، اینطور نیست، در حقیقت گرایشهای سکتاریستی هنوز در نزد عده‌ای از رفقای ما و در پاره‌ای موارد بطور خیلی جدی بروز می کند. بسیاری از رفقا در روابط خود با مردم غیرحزبی تبختر می فرورسند، از بالا به آنها نگاه می کنند، آنها را حقیر می شمارند، از احترام به آنها و قدر گذاشتن به جنبه‌های مثبت آنها سر باز می زنند. این رفتار واقعاً گرایشی سکتاریستی است. این رفقا پس از خواندن چند اثر مارکسیستی بجای آنکه متواضع تر گردند بر کبر و نخوت خود می افزایند، دائماً دیگران را کنار می زنند به این عنوان که به درد نمی خورند؛ اما آنها درک نمی کنند که معلومات خود آنها هنوز نیم بند است. رفقای ما باید به این حقیقت پی برند که اعضای حزب کمونیست در مقایسه با مردم غیرحزبی در همه حال اقلیتی را تشکیل می دهند. اگر فرض کنیم که از هر صد نفر یک نفر کمونیست باشد، تعداد کمونیستها برای 450 میلیون سکنه چین 4.5 میلیون خواهد بود. حتی اگر اعضای حزب ما به چنین رقم بزرگی هم بالغ گردد باز کمونیستها یک درصد اهالی را دربر خواهند گرفت و غیر کمونیستها 99 درصد اهالی را. پس چه دلیلی می توانیم برای عدم همکاری با غیر کمونیستها اقامه کنیم؟ ما وظیفه داریم با تمام کسانی که می خواهند یا می توانند با ما همکاری کنند همکاری کنیم و به هیچ وجه حق نداریم آنها را از خود برانیم. معذک بعضی از رفقای حزبی این حقیقت را درک نمی کنند و به کسانی که می خواهند با ما همکاری کنند به دیده حقارت می نگرند و حتی آنها را می رانند. با هیچ دلیلی این رفتار را نمی توان توجیه کرد. آیا مارکس، انگلس، لنین و استالین چنین دلالتی به دست داده‌اند؟ خیر! برعکس، آنها همیشه به ما مجدانه توصیه کرده‌اند که با توده‌ها رابطه نزدیک برقرار کنیم، هرگز از توده‌ها جدا نشویم. آیا کمیته مرکزی حزب کمونیست چین دلالتی به دست داده است؟ باز هم خیر! در هیچ یک از قطعنامه‌های آن گفته نشده است که ما می توانیم از توده‌ها جدا شویم و خود را منفرد سازیم. برعکس، کمیته مرکزی

همیشه به ما سفارش کرده است که با توده‌ها روابط نزدیک برقرار کنیم، از آنها جدا نشویم. بنابراین هیچ عملی که به جدائی ما از توده‌ها بیانجامد قابل توجیه نیست و صرفاً نتیجه زیان بخش افکار سکتاریستی ساخته و پرداخته بعضی از رفقای ما است. از آنجائی که این نوع سکتاریسم در میان برخی از رفقا بطور بسیار جدی باقی است و مانع اجرای خط مشی حزب است ما باید در درون حزب به کار تربیتی وسیعی دست بزنیم. قبل از هر چیز باید به کادرهای ما کمک کرد تا واقعاً به وخامت مسئله پی برند و دریابند که تا اعضای حزب با کادرهای غیرحزبی و توده غیرحزبی متحد نشوند نمی توان بر دشمن فائق آمد و به هدفهای انقلاب دست یافت.

کلیه افکار سکتاریستی از سوژکتیویسم سرچشمه می گیرند و با نیازمندیهای واقعی انقلاب مغایرت دارند، به همین جهت مبارزه علیه سکتاریسم باید با مبارزه علیه سوژکتیویسم همراه باشد.

امروز دیگر وقتی باقی نمانده که به مسئله الگوسازی در حزب بپردازیم. من آنرا در جلسه دیگری مورد بحث قرار خواهم داد. فقط یادآور می شوم که سبک الگوسازی حزبی ناقل پلیدیها است، مظهري از سوژکتیویسم و سکتاریسم است، به مردم زیان می رساند و به انقلاب لطمه می زند. ما باید کاملاً خود را از چنگ آن برهانیم.

برای مبارزه با سوژکتیویسم باید ماتریالیسم و دیالکتیک را اشاعه دهیم. معذک در حزب ما بسیاری از رفقا به اشاعه ماتریالیسم و دیالکتیک هیچ توجهی مبذول نمی دارند. حتی رفقای به اشاعه سوژکتیویسم با آرامش خاطر می نگرند. آنها تصور می کنند که به مارکسیسم معتقدند ولی هیچ کوششی برای تبلیغ ماتریالیسم به عمل نمی آورند و هنگامی که مطلبی سوژکتیویستی می شنوند یا می خوانند به آن نمی اندیشند و عقیده‌ای ابراز نمی دارند. این شیوه شایسته یک کمونیست نیست و سبب می شود که افکار سوژکتیویستی بسیاری از رفقای ما را مسموم کند و ذهن آنها را مختل سازد. برای زدودن زنگ سوژکتیویسم و دگماتیسم از اذهان رفقای خود باید به کار توضیحی وسیعی دست زد و از رفقا دعوت کرد که سوژکتیویسم، سکتاریسم و سبک الگوسازی حزبی را تحریم کنند. این معایب سه گانه به اجناس ژاپنی می مانند، فقط دشمن می خواهد که ما پای بند آنها باشیم تا همچنان در جمود فکری باقی بمانیم. از اینرو آنها را نیز باید مانند اجناس ژاپنی تحریم کرد(6). ما باید کالاهای سوژکتیویسم، سکتاریسم و الگوسازی حزبی را تحریم کنیم، فروش آنها را دشوار گردانیم و امکان ندهیم که به علت سطح تئوریک نازل حزب ما، بازاری برای خود بیابند. بدین منظور، رفقای ما باید شم خود را خوب بکار اندازند، هر چیزی را استشمام کنند، خوب را از بد تمیز دهند و سپس درباره قبول یا تحریم آن تصمیم بگیرند. کمونیستها به هر مسئله‌ای که برمی خورند باید پیوسته این سؤال را در برابر خود قرار دهند: چرا؟ برای چه؟ آنها باید مغز خود را بکار اندازند و با دقت فکر کنند آیا در آن مسئله همه چیز بر پایه واقعیات است یا نه، واقعاً منطقی است یا نه. به هیچ عنوانی نمی توان کورکورانه به دنبال دیگران رفت و اطاعت برده وار را تجویز کرد.

بالاخره در مقابله با سوژکتیویسم، سکتاریسم و سبک الگوسازی حزبی باید همواره دو اصل را بخاطر داشت: نخست «پند گرفتن از اشتباهات گذشته به منظور اجتناب از بازگشت آنها»، و دوم «درمان بیماری به منظور نجات بیمار». باید اشتباهات گذشته را بدون در نظر گرفتن حساسیت اشخاص افشا کرد، باید جهات منفی کار گذشته را با روش علمی تحلیل نمود و مورد انتقاد قرار داد تا کار آینده بهتر و با دقت بیشتری انجام گیرد. چنین است معنی «پند گرفتن از اشتباهات گذشته به منظور اجتناب از بازگشت آنها». اما منظور ما از افشاء اشتباهات و انتقاد

کمبودها، مانند پزشکی که مرضی را معالجه می کند، فقط نجات بیمار است و نه تلف کردن وی. اگر کسی به مرض آپاندیسیت مبتلا است جراح آپاندیس او را عمل می کند و زندگی بیمار را نجات می دهد. اگر کسی که مرتکب اشتباه شده، از ترس معالجه مرض خود را نپوشاند، یا در اشتباهات خود آنقدر اصرار نورزد که درمان ناپذیر شود، بلکه صادقانه و شرافتمندانه بخواهد معالجه شود و خود را اصلاح کند، ما از او استقبال خواهیم کرد و به درمان او همت خواهیم گماشت تا آنکه رفیق شایسته‌ای گردد. ما در انجام این وظیفه موفق نخواهیم شد هر گاه عنان اختیار از دست بدهیم و او را بکوبیم. در مداوای بیماری ایدئولوژیک و سیاسی هرگز نباید خشونت و تندی به خرج داد. یگانه طریقه صحیح و مؤثر عبارتست از «درمان بیماری به منظور نجات بیمار».

افتتاح مدرسه حزبی به من فرصت داد تا با شما مفصلاً صحبت کنم. امیدوارم همه رفقا به آنچه که گفتم خواهند اندیشید. (کف زندهای پرشور)

یادداشتها

1- مراجعه شود به «مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین»، یادداشت 38، «منتخب آثار مائو تسه دون»، جلد اول. سبک الگوسازی یا دقیقاً به زبان چینی سبک رسالات هشت بندی نوعی نوشته بود که از هر گونه مضمونی خالی و کارش فقط بازی با الفاظ بود و منحصرأً دنبال شکل می رفت. هر یک از بخشهای آن تابع قواعد لایتغیری بود و حتی تعداد معینی از هیروگلیف ها را دربر می گرفت. از اینرو برای تهیه آن کافی بود نوشته خود را با فرمولهای معینی که برای هر موضوع معین مطالبه می شد تطبیق داد. «سبک الگوسازی حزبی» اشاره‌ای است به نوشته‌های برخی از انقلابیون که بجای تجزیه و تحلیل واقعیات، چپ و راست الفاظ و اصطلاحات انقلابی بکار می برند و مقالات آنها مانند رسالات هشت بندی در واقع جز سخن پردازیهای بی معنی و بی پایان نیست.

2- منظور قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چیست مصوب دسامبر 1939 است درباره جلب روشنفکران که تحت عنوان «جلب روشنفکران به مقیاس وسیع» در «منتخب آثار مائو تسه دون»، جلد دوم، به چاپ رسیده است.

3- استالین: «اصول لنینیسم»، بخش سوم.

4- جمله افتتاحیه «سخنان کنفسیوس»، مجموعه‌ای از گفتگوهای کنفسیوس با شاگردانش.

5- استالین: «گزارش به هجدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی (بلشویک) درباره فعالیت کمیته مرکزی» بخش سوم، فصل دوم.

6- تحریم کالاهای ژاپنی یکی از شیوه‌هایی بود که خلق چین در نیمه اول سده بیستم در مبارزه علیه تجاوز امپریالیسم ژاپن اکثراً بکار می برد. مثلاً مردم چین در مراحل جنبش میهن پرستانه 4 مه سال 1919، پس از حادثه 18 سپتامبر 1931 و در طول جنگ مقاومت ضد ژاپنی، کالاهای ژاپنی را تحریم می کردند.